

خیر

## فراخوان «چهارمین جشنواره سراسری تئاتر سردار آسمانی»

انجمن تئاتر انقلاب و دفاع مقدس بنیاد فرهنگی روایت‌فتح با هدف تکریم شخصیت و مجاهدت سردار سرفراز، شهید حاج‌قاسم سلیمانی و شهدای جبهه مقاومت و نیز به‌منظور حمایت از گروه‌های تئاتر خیابانی سراسر کشور و گسترش اجرای تئاتر در شهرستان‌ها «چهارمین جشنواره سراسری تئاتر سردار آسمانی» را در بخش تئاتر خیابانی برگزار می‌کند. سردار آسمانی و ولایت‌مداری، سردار آسمانی و دفاع مقدس، سردار آسمانی و اقتدار ملی، سردار آسمانی و جبهه مقاومت اسلامی، سردار آسمانی و شهیدای مدافع حرم، سردار آسمانی و سبک زندگی اسلامی–ایرانی، سردار آسمانی و نسل جوان، سردار آسمانی و استکبارستیزی، سردار آسمانی و فرهنگ ماشورا، سردار آسمانی و مردم‌داری، سردار آسمانی و هم‌زمان از‌جمله محورهای موضوعی این جشنواره است. مهلت ارسال آثار برای جشنواره تا ۳۰آذر ماه ۱۴۰۱،از رزایی ۳۰–۱دی‌ماه ۱۴۰۱،اعلام نتایج ۵دی‌ماه ۱۴۰۱ است.همچنین آثار در تاریخ ۱۱ تا۱۶دی ماه در شهرهای منتخب، اجرای برگزیده آثار منتخب در تاریخ ۱۷ تا ۱۹ دی‌ماه ۱۴۰۱ و آیین اختتامیه ۲۰ دی‌ماه برگزار می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند برای کسب اطلاعات بیشتر با شماره ۸۷۷۱۴۲۷ تماس بگیرند.



خیر

### خیر

## انتشار سه مجلد تازه از مجموعه «وصیت‌نامه کامل شهدا»

۳مجلد تازه از مجموعه «وصیت‌نامه کامل شهدا» که به وصیت‌نامه شهدای استان‌های البرز، خراسان شمالی و گیلان می‌پردازد به کوشش اداره اسناد و انتشارات معاونت فرهنگی و آموزشی اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران منتشر شد. این کتاب‌ها با هدف حفظ و دسترسی‌پذیری اسناد شهدا به مثابه میراث معنوی انقلاب اسلامی و دفاع‌مقدس برای نسل امروز و آیندگان منتشر شده است. بر این اساس «دومین دفتر وصیت‌نامه کامل شهدای استان البرز» به کوشش امیر رزاق‌زاده و زهرگل محمدی، «دفتر دوم از کتاب وصیت‌نامه کامل شهدای استان خراسان شمالی» به کوشش دکتر محمدعلی شریفیان و دکتر محمدرضا حسینی و «سومین جلد از کتاب وصیت‌نامه کامل شهدای استان گیلان» به کوشش نسربین خادمی‌خالدی با‌شمارگان یک‌هزار نسخه به چاپ رسیده‌اند. همچنین، «دفتر دوم وصیت‌نامه کامل شهدای استان البرز» شامل وصیت‌نامه‌های ۱۰۰ شهید، «دفتر دوم از کتاب وصیت‌نامه کامل شهدای استان خراسان شمالی» شامل وصیت‌نامه‌های ۱۱۵ شهید و «سومین جلد از کتاب وصیت‌نامه کامل شهدای استان گیلان» به وصیت‌نامه‌های ۱۱۳ شهید پرداخته‌اند. برای اعتبار اسنادی به وصیت‌نامه شهیدان، ابتدا این متن‌ها از نظر سندی موردبررسی قرار گرفته و اطلاعات پایه‌ای آنها از مراکز ارتباط بنیاد شهید و امور ایثارگران دریافت شده است تا اصل معتبربودن اسناد و اطلاعات در تدوین کتاب رعایت شود.

خیر

### معرفی مستند

## سر نوشت یک محله حاشیه‌ای در تهران چگونه متحول شد؟

مستند «طلبان کهنز» به کارگردانی مجید رستگار را باید یکی از آثار متفاوت سینمایی نوظهور در چند سال اخیر تولید شده‌است؛ مستندی که از نظر انتخاب سبزه، داستانی متفاوت را بر گزیده و سراغ یکی از محله‌های محروم اطراف شهر تهران در شهریار رفته است. محله‌ای که در دهه ۱۳۷۰ به‌عنوان یکی از مناطق حاشیه‌ای و پرچالش شناخته می‌شده اما وقوع یکسری اتفاقات باعث شد تا ورق برگردد و این محله روزهای متفاوتی را تجربه کند. ماجرا به تأسیس یک پایگاه بسیج در این محله به همت جمعی از مردم برمی‌گردد که باعث می‌شود مسیر زندگی جوانان منطقه عوض شده و آرام آرام نوجوانان و جوانان آن رشد پیدا کنند که فضای مستعدی محله را به کلی عوض کنند. در واقع می‌توان گفت که این مستندی روایت تربیت، شکوفایی و بالندگی نوجوانان مسجد امیرالمومنین(ع) کهنز شهریار است که در وقایع مهم انقلاب اسلامی از جمله دهه ۸۸ و فتنه تروریست‌های تکفیری در سوریه به‌حضور فعال داشته‌اند. نکته قابل تأمل این پایگاه بسیج و مسجد، حضور افرادی از تربیت‌یافتگان این مسجد در سوریه و عراق است که از آن جمله می‌توان به شهدای مدافع حرم «مصطفی صبرزاده»، «محمد آژند»، «سجاد عفتی» و جانبازان مدافع حرم «امیرحسین حاجی‌صبری» و «رضا سلمانی» اشاره کرد. البته نباید فراموش کنیم یکی از بخش‌های مهم و اصلی این مستند، روایت زندگی و فعالیت‌های شهید مصطفی صبرزاده است. شیوه روایت غیرمستقیم است و برای نمایش زندگی این شهید سرافراز مسجد و پایگاه بسیجی رفته است و این مدافع حرم در آن سراغ بود. برای تماشای این مستندی می‌توانید به سایت عماریار مراجعه کنید.

### گزارش روزنامه‌نگار مؤگان مهربانی

حرفه‌اش پرستاری است اما کتاب هم می‌نویسد. کتابی که نوشته در واقع خاطراتی است که از دوران دفاع مقدس دارد؛ از حوادث تلخ و شیرین آن زمان. بهترین و شیرین‌ترین لحظات زندگی‌اش را برای رسیدگی به مجروحانی سپری کرده که برای دفاع از وطن خود را آماج تیر و گلوله‌های دشمن کرده بودند. سهیلا فرجام‌فر از پرستارهای نمونه کشور است که در ۸سال جنگ تحصیلی استراحت و تفریح را بر خود حرام کرد و در کنار رزمنده‌ها ماند و بعد از آن برای اینکه ایثار و مقاومت رزمنده‌ها از یاد نرود هر چه شنیده و دیده بود به رشته تحریر در آورد. کتاب «کفش‌های سسر گردان» حاصل ۸سال فداکاری او است. به مناسبت فرارسیدن سالروز ولادت حضرت زینب کبری (س) و روز پرستار پای صحبت‌او می‌نشینیم.



# دفاع مقدس به روایت یک پرستار

خاطرات «سهیلا فرجام‌فر» از مداوای مجروحان جنگی در کتاب «کفش‌های سرگردان» روایت شده است

سال ۱۳۵۹به دنیا آمده بودند و سرش حساسی به زندگی و کار گرم بود. تا اینکه برای شرکت در جشن عروسی یکی از اقوام آبادانی‌اش دعوت شد و به زادگاهش رفت. او این جشن را فرصت مناسبی می‌دانست تا فامیل و دوست و آشنا را ببیند؛ بی‌آنکه بداند سر نوشتش چه برایش رقم زده است. در یکی از روزها که همه خانواده دور سفره صبحانه نشسته بودند ناگهان صدای مهیبی بلند شد و به‌دنبالش در دیوارهای خانه شروع به لرزیدن کرد. سقف خانه فروریخت و ولوله‌ای برپا شد. او همراه با چند نفر دیگر تا سر کوجه رفتند تا ببینند چه اتفاقی افتاده است. ناگهان هواپیماهای عراقی را در آسمان دیدند که بمب روی سر مردم می‌ریزند. فرجام‌فر از آن روز تلخ می‌گوید: «هواپیماهای عراقی انقدر پایین بودند که به راحتی مردم را به رگبار بسته بودند. جلوی چشمانم همشهری‌هایم مثل برگ‌های پاییزی روی زمین می‌افتادند. جوی خون راه افتاده بود. سریع خودم را به بیمارستان شرت‌کنتف رساندم. می‌خواستم کمک بدهم.»

از خونگرم‌بودن و خوش‌مشرب بودنش می‌توان پی برد جنوبی است. لِه‌چه جنوبی دارد، چندسالی می‌شود که فرجام‌فر از حرفه پرستاری بازنشسته شده اما همچنان فعال است و همه وقت توان خود را برای خدمت به مردم صرف می‌کند. به سال‌های دور می‌رود؛ سال ۱۳۵۶. زمانی که از دانشکده پرستاری نیروی هوایی ارتش فارغ‌التحصیل شد. با همسرش همکار و هم‌رشته بودند و همین باعث شد به پایگاه هوایی دزفول منتقل شوند. فرجام‌فر تا قبل از شروع جنگ زندگی آرامی داشت؛ نه دلپاره و نه نگرانی را تجربه نکرده بود. یک پسرش سال ۱۳۵۸ و دیگری



## کفش‌های سرگردان

اوپاطرات زیادی از جنگ دارد آنقدر که بیان‌شان ساعت‌ها و شاید روزها زمان نیاز داشته باشد؛ از لحظه در کشیدن یک مادر باردار، از تولد نوزادی که پدرش فقط صدای او را شنید و عمرش کفاف نداد که فرزندش را ببیند. از جوانی که هنوز پشت لبش سیزر نشده بود و چشم‌هایش را از دست داده بود. فرجام‌فر همه حوادث را چون گنجینه‌ای در ذهن خود حفاظت کرده و هر محفلی پیش بیاید آنها را برای دیگران بازگو می‌کند. مبادا فداکاری رزمنده‌ها و دیگر کسانی که در دفاع مقدس نقش داشته‌اند فراموش شود. برای همین بعد از جنگ دانسته‌های خود را جمع‌آوری کرد و در کتابی به نام «کفش‌های سرگردان» به رشته تحریر درآورد. با اینکه تجربه

# ایثار و مقاومت



# دفاع مقدس به روایت یک پرستار

خاطرات «سهیلا فرجام‌فر» از مداوای مجروحان جنگی در کتاب «کفش‌های سرگردان» روایت شده است

دیگری دید. مثل قبل نبود. نه تنها کادر نظامی که کادر درمانی در آماده‌باش بودند. دوری از فرزندانش از یک سو و جو حاکم از سوی دیگر آذیتش می‌کرد. دیدن آن همه مجروح دلش را به درد می‌آورد. خیلی‌شان جلوی چشمان او شهید می‌شدند و هر بار بیشتر از پیش شکسته می‌شد. او خاطره تلخی از کار در بیمارستان پایگاه هوایی دزفول تعریف می‌کند: «یک بار که در دزفول موشک‌باران شد آمبولانس‌ها آژیرکشان یکی پس از دیگری می‌آمدند. از یکی از آنها مادری خارج شد با کودکی که در آغوش داشت. در پیاد بسته پتک. او را از مادرش گرفتم به اتاق عمل بردم. به یاد پسر خودم افتادم که چند روزی او را ندیده بودم. بچه در پیش غسل می‌شد. م‌روم مستحلی از اینکه چطور چنین خبری را به مادرش بگویم. از در بیرون رفتم تا مادرش را دیدم فقط به او خیره شدم می‌بارانم. مادر بچه از حالی که داشتم همه چیز را فهمیدم. همدیگر را در آغوش گرفتیم و گریه می‌کردیم.»

### روزهای سخت پرستاری از دشمن

در دوران دفاع مقدس، بزرگسکان و پرستاران، بین مجروحان و رزمنده‌های ایران و دشمن فرقی نمی‌گذاشتند و تمام سعی خود را برای حفظ جان مجروحان انجام می‌دادند. فرجام‌فر به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: «هر روز از اینکه جوانان کشور را مجروح و با آن شرایط می‌دیدم روحیه‌ام خراب می‌شد. اما وقتی ایمان را زاده رزمنده‌ها می‌دیدم به‌خود مسلط می‌شدم. جوانی را در بیمارستان ما بستری کرده بودند که چشم‌هایش را از دست داده بود. کلی گریه‌ام گرفت و مانده بودم چطور این خبر بد را به او بدهم اما وقتی به‌هوش آمد و متوجه شد باطمینان گفت که چشم‌هایم را با خدا معامله کردم. مبرش به من قوت داد. تحصینش کردم». اما سخت‌تر درمان اسرای عراقی بود؛ کسانی که مردمش را به شهادت رسانده بودند. «یک‌بار خلیان عراقی را در بیمارستان بستری کرده بودند و باید دید او رسیدگی می‌کردم. غیظ همه وجودم را گرفت اما همین که خواستم وارد اتاق شوم به یاد فرمایش امیرالمومنین(ع) افتادم: «با یتیمان و اسیران مهربان باشید». خشم‌ام فروخوردم و با ذکر صلواتی مشغول پانسمان شد. مقداری کمپوت به او دادم و تیمارش کردم. خلیان عراقی از رفتار من متعجب کرد و به زبان انگلیسی گفت من دشمن تو هستم چطور از من پرستاری می‌کنی؟ و جواب دادم من فقط به وظیفه انسانی خودم عمل می‌کنم.»

### پرواز مرتضی

هر بار عملیاتی صورت می‌گرفت فرجام‌فر و دیگر همکارانش می‌دانستند مجروحان زیادی به بیمارستان پایگاه هوایی دزفول می‌آوردند. گاهی پیش می‌آمد جراحت رزمنده‌ها شدید بود و برای درمان باید به شهرهای بزرگ‌تر و بیمارستان‌های مجهز تر منتقل می‌شدند. اینجا بود که پرستارها موظف بودند مجروحان را همراهی کنند؛ کاری که جز ترس و اضطراب پیامد دیگری برای پرستارها نداشت. فرجام‌فر هنوز طعم گرفته آن سفرها را به یاد دارد؛ «معمولاً مجروحان را با هواپیماهای سسی - ۱۳۰ منتقل می‌کردند. ما هم ناچار باید همراهشان می‌رفتیم. احتمال اینکه توسط یک هواپیما ی عراقی مورد هدف قرار بگیریم زیاد بود. اما این خطر را به جان می‌خریدیم. تا بتوانیم مراقب مجروحان باشیم و برای نجات آنها همه سعی‌مان را به‌کار می‌گرفتیم. یادم

نویسنده‌ای نداشت اما آنقدر خوب نوشت که با خواندن این کتاب می‌توان وقایع تلخ و شیرین جنگ را به خوبی درک کرد. اما اینکه چرا این عنوان را انتخاب کرده از زبان خودش می‌شنویم. «بعد از چند روز کار کردن تصمیم گرفتم به خانه بروم و بچه‌هایم را ببینم. وارد ساختمان شدم مدیر مجتمع من را صدازد و گفت از وقتی اقوام جنگ‌زده‌تان اینجا آمده‌اند هر روز راجفت کفش سرگردان جلوی در خانه شماست. حرفش من را به یاد رزمنده‌ای زنداخت که در کارهای خوزستان به‌دلیل نداشتن پوتین مسافت زیادی را پیاده راه رفته و باهاش تیراوی زده بود. با خودم گفتم کفش‌های سرگردان. کفش آن رزمنده است یا اقوام جنگ‌زده من!»

فرجام‌فر در کتاب «کفش‌های سرگردان» روایت کرده که در دوران جنگ عراقی با او چه اتفاقاتی افتاد و چطور با مجروحان عراقی برخورد کرد.



ناب‌امام خمینی (ره) هستند از جمله کارهایی که روایت فتح همانند زمان شهید اوینی باید دنبال کند این است که به جریان‌سازی خود ادامه دهد و در یک نقطه توقف نکند. درست همانند روزهای ابتدایی‌اش که با طرحنی نوجریان‌سازی کرد. این اولین رونمایی بخش ویژه‌های داشت؛ اگر می‌داشت یاد و خاطره نخیه شهید دکتر سیدفریدالدین معصومی از شهدای حادثه تروریستی شاهچراغ که با تجلیل از پدر بزرگوارشان و ارائه وقت بابت ابراد خاطراتی درباره این شهید بزرگوار انجام گرفت.

در ادامه مراسم و با حضور سردار عباس بایرامی، رئیس سازمان ادبیات و تاریخ دفاع مقدس، سردار دهقانی مدیرعامل مؤسسه رزمندگان اسلام، سردار علی نظاری معاون نشر و ادبیات دفاع‌مقدس سازمان حفظ آثار و نشریه‌ها، سپنج، کریم خوش‌سرام، معاون هماهنگ‌کننده بنیاد فرهنگی روایت فتح از خانواده‌معزز شهدا و نویسندگان و محققان کتاب‌های بخش بان‌زمانی تجلیل و ۷عنوان کتاب رونمایی شد. کتاب‌های «پوی شیرین فرهاد» نوشته طاهره کوه‌کن، «آوریل ۳۰۱۵» نوشته مریم شیدا، «چهل روز انتظار» نوشته مونس عبدی‌زاده، «داوت» نوشته زهراسلحشور، «بخور نخور» نوشته محمد حسن‌زاده و «اب برای ماهی‌هاست» نوشته محسن عوضی عنوان کتاب‌هایی است که در این مراسم رونمایی شدند.

# همیشه‌ی

### یادداشت

**علی‌الله سلیمی**؛ روزنامه‌نگار

مروزی بر کتاب «۶۴۱۰»

خاطرات شهید خلبان حسین لشکری

## خاطرات خودنوشت

### یک خلبان آزاده

کتاب «۶۴۱۰» در ردیف کتاب‌های «خاطرات خودنوشت» قرار می‌گیرد که توسط شهید امیرسرلشکر خلبان حسین لشکری نوشته شده و در آن، شهید لشکری به شرح خاطرات ۱۸ سال اسارت خود پرداخته است. نام کتاب برگرفته از تعداد روزهای زمان اسارت شهید لشکری در بازداشتگاه‌های عراق یعنی ۶۴۱۰روز است. امیر خلبان آزاده حسین لشکری، ملقب به سیدالاسراء پس از انجام ۱۲ مأموریت در روزهای آغازین جنگ تحمیلی، هواپیمایش مورد اصابت موشک دشمن قرار گرفت و به اسارت ارتش متجاوز صدام درآمد. وی پس از ۱۶ سال اسارت، به نیروهای صلیب سرخ معرفی شد و ۲سال بعد، در روز هفدهم فروردین سال ۱۳۷۷ به ایران بازگشت.

شهید امیر خلبان حسین لشکری، در نهمین دوره انتخاب کتاب سال دفاع‌مقدس، به پاس روایت خاطراتش در کتاب «۶۴۱۰»، رتبه نخست گروه «خاطرات خودنوشت» را از آن خود کرد. کتاب «۶۴۱۰» با مقدمه‌ای کوتاه شروع می‌شود که در ادامه زندگی‌نامه راوی قرار دارد و همچنین عناوین سرفصل‌ها که به‌ترتیب آمده است، آنچه بر من گذشت، حمله سراسری عراق، اجازه بدهید دعا کنم، زندان ابوغریب، اعتصاب غذا و هدف مأموریت. در بخش زندگی‌نامه یادآوری می‌شود، حسین لشکری متولد ۲۰اسفند ۱۳۳۱در ضیاءآباد از توابع قزوین است و در سال ۱۳۵۴ پس از گذراندن مقدمات آموزش پرواز در ایران، برای تکمیل دوره خلبانی به کشور آمریکا اعزام و خلبان شکاری اف - ۵ می‌شود. از ابتدای صفحه ۱۰، راوی کتاب، سرتیپ لشکری است. او تعریف می‌کند که روز ۲۶شهریور ۱۳۵۹به فرماندهاش پیشنهاد انجام مأموریت داده تا جوابی به تجاوز عراق باشد. زیرا در این روز عراق در مناطق مهران و قصر شیرین و… عملیات نظامی انجام داده بود.

از صفحه ۱۲تا ۱۷، لشکری به مرور تاریخ عراق و فهرستی از تجاوزهای حکومت صدام تا قبل از ۲۶شهریور ۱۳۵۹ می‌پردازد. در بخشی از این فصل می‌خوانیم: «از فروردین ۱۳۵۸ که سرآغاز تجاوزات مرزی عراق به ایران است تا ۱۳۵۹/۲۶طبق آمار وزارت امور خارجه ایران، عراق ۴۸ مورد تجاوز هوایی و ۹۵ مورد تجاوز زمینی

و ۲۱مورد تجاوز دریایی و مرزهای ایران داشته است.»

امیر لشکری در ادامه تعریف می‌کند: «روز ۱۳۵۹/۲۷ساعت ۱۱و ۱۲ساعت ۱۲، من و دو تن دیگر از گروه دومین دسته پروازی بودیم که در خاک عراق عملیات می‌کردیم. دسته اول با حمله خود پدافند

عراق را هوشیار و حساس کرده بود. لذا به محض اینکه مرز را رد کردیم، پس از چند ثانیه متوجه شدیم از سمت چپ لیدریم، گلوله‌ها بالا می‌آیند. قبل از پرواز، مشخصات هدف را به دستگاه ناوبری داده بودم. در یک لحظه متوجه شدم نشان‌دهنده، مشخصات محل هدف را مشخص کرده است. به لیدر گفتم: روی هدف رسیدیم، آماده می‌شویم برای شیرجه. گرد و خاک ناشی از شلیک توپخانه عراق وجود هدف را برای ما مسجل کرده بود. کمی جلوتر در پناه تپه‌ای چندین دستگاه تانک و نفربر استتار شده به چشم می‌خورد. روز قبیل همین تانک‌ها و توپخانه، پاسگاه مرزی ما را گلوله‌باران می‌کردند. از لیدر اجازه زدن هدف را گرفتم. قرار بود هر دو بصورت ضربدری از چپ و راست یکدیگر را هدف کرده، هدف‌ها را منهدم کنیم. بلافاصله با او به مخصوص پرتاپ راکت را به هواپیما دادم و نشان‌دهنده مخصوص را روی هدف میزان کردم. در یک لحظه ناگهان هواپیما تکان شدیدی خورد و فرمان، کنترل خودش را از دست داد. نمی‌دانستم چه بر سر هواپیما آمده، سعی کردم بر خودم مسلط شوم و هواپیما را که در حال پایین‌رفتن بود کنترل کنم. به هر نحو توسط پدال‌ها، سکان افتقی هواپیما را به طرف هدف هدایت کردم. در این لحظه ارتفاع هواپیما به ۶هزار پا رسیده بود و چراغ‌های هشدار دهنده موتور، مرتب خاموش و روشن می‌شدند. شاسی پرتاپ راکت‌ها را رها کردم. در یک لحظه ۷،۶راکت روی هدف ریخته شد و جهنمی از آتش زیر پایم ایجاد کرد. از اینکه هدف را با موفقیت زده بودم، اظهار رضایت کردم. ولی همه‌چیز از نظر پروازی برایم تمام‌شده بود. با وضعیت که هواپیما داشت مطمئن بودم قادر به بازگشت به خاک خودمان نیستیم. درحالی‌که دست چپم روی دسته گاز موتور هواپیما بود، دست راستم را بردم برای دسته ایچکت.

دماغ هواپیما در حالت شیرجه بود و هر لحظه زمین جلوی چشمانم بزرگ و بزرگ‌تر می‌شد. تصمیم نهایی را گرفته و با گفتن شهادتین دسته ایچکت را کشیدم. از این لحظه به بعد دیگر هیچ چیز باقی نیست. با ضربه‌ای که به من وارد شد به‌خودم آمدم و احساس کردم هنوز زنده‌ام، وقتی رشمم را باز کردم، همه چیز درنظرم تیره و تاری می‌نمود و قبایل رویت نبود. پس از گذشت دو الی سه ثانیه خون به معزم بازگشت و توانستم بهتر ببینم. مقابل خودم در فاصله ده‌متری سربازان مسلح عراقی را دیدم که به‌صورت نیمه‌ایرهای مرا محاصره کرده بودند…».

اسارت حسین لشکری از همین‌جا و همین روز آغاز می‌شود؛ روز چند قبل از آغاز تجاوز سراسری عراق. بعد از درمان محدود زخم‌های خلبان، بازجویی آغاز می‌شود. روز ۲۱شهریور ۱۳۵۹ او در بازجویی، به روش مختلف تهدید و شکنجه می‌شود. اما نتیجه‌ای برای عراقی‌ها ندارد. از ماه ۱۳۵۹ خلبان اسیر به زندان ابوغریب منتقل می‌شوند. خاطرات شهید لشکری در زندان عراق بخشی‌های زیادی دارد که با آزادی او و بازگشت به وطن به پایان می‌رسد. محدثان آزاده حسین لشکری، هجدهم مرداد ۸۸بر اثر صدمات ناشی از دوران اسارت در سال‌های جنگ تحمیلی، به خیل یاران شهیدش پیوست.

فرجام‌فر در کتاب «کفش‌های سرگردان» روایت کرده که در دوران جنگ عراقی با او چه اتفاقاتی افتاد و چطور با مجروحان عراقی برخورد کرد.